

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس ششم

بدهت عقل
صفحه ۲۳ و ۲۴

(أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ)
 بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله ربَّ العالمين و صَلَّى الله على مُحَمَّد و آله الطَّاهرين

بدهات عقل

عقل خاستگاه اصلی (یعنی منشأ) **معرفت و معیار نخستین** (یعنی مبدأ) **علم است** (به این معنا که معرفت از عقل ناشی می‌شود و عقل، اصل همه‌ی معیارهای فرعی علم مانند شرع است.) و **حجّیت** (یعنی حجّت بودن و معتبر بودن و قابل استناد بودن) **آن به طور قطع بدیهی است** (به این معنا که در نهایت وضوح است، به قدری که نیازی به دلیل ندارد)؛ **چراکه تصوّر آن** (یعنی تصوّر حجّیت عقل) **جز با تصدیق آن ممکن نیست و تصدیق آن از تصوّر آن جدایی نمی‌پذیرد** (منظور از تصوّر، حاضر کردن صورت چیزی در ذهن بدون حکم کردن درباره‌ی آن است، مثل اینکه صورت عدالت یا ظلم را بدون هیچ قضاوتی درباره‌ی آن در ذهن خود تصوّر کنیم و منظور از تصدیق، حکم کردن و قضاوت کردن درباره‌ی چیزی است که صورت آن را در ذهنمان حاضر کرده‌ایم، مثل اینکه بگوییم عدالت خوب است یا ظلم بد است. سیدنا المنصور می‌فرماید: تصوّر حجّیت عقل بدون تصدیق آن ممکن نیست و منظورش این است که تصوّر حجّیت عقل، خود از کارهای عقل است و در صورتی که عقل حجّت نباشد، تصوّر آن از حجّیت عقل هم حجّت نیست و بی‌فایده است). **بلکه می‌توان گفت: حجّیت خود یک مقوله‌ی عقلی است** (یعنی از ادراکات عقل نشأت می‌گیرد و عقل است که حجّت بودن یا حجّت نبودن چیزی را تعیین می‌کند) و **معنایی جز کاشفیت از واقع برای عقل ندارد** (یعنی حجّت بودن یک چیز به معنای کاشف بودن آن از واقع برای عقل و به این معناست که آن چیز واقعیّت را به عقل نشان می‌دهد) و **با این وصف، اثبات حجّیت برای عقل، مانند اثبات حجّیت برای حجّیت است** (چون عقل اصل و مبنای حجّیت است و حجّیت در میزان عقل سنجیده می‌شود و معطوف به عقل است و بدون عقل معنا و مفهومی ندارد؛ تا جایی که می‌توان گفت: حجّیت به معنای معقولیت است و با این وصف، اثبات حجّیت برای عقل مانند

اثبات معقولیت برای عقل است که معنا ندارد!) به بیان دیگر، حجّیت هر چیزی که برای اثبات حجّیت عقل به آن استدلال شود، از حجّیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجّیت عقل نیازمند است (در حالی که دلیل باید از چیزی که برایش دلیل آورده می‌شود آشکارتر باشد نه اینکه از آن پنهان‌تر و ناشناخته‌تر باشد)؛ همچنانکه مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجّیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجّیت خودش اثبات شود؛ چراکه حجّیت آن از حجّیت عقل روشن‌تر نیست، در حالی که برای اثبات حجّیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد (با توجّه به اینکه نمی‌توان برای کفار به شرع استناد کرد، ولی می‌توان به عقل استناد کرد؛ بر خلاف رویکرد عجیب کسانی که وقتی مثلاً از آن‌ها می‌پرسی دلیل بر وجود خداوند چیست؟ می‌گویند: فلان آیه‌ی قرآن یا فلان حدیث پیغمبر!! در حالی که طبیعتاً آیات و احادیث، فرع بر وجود خداوند هستند و اول باید وجود خداوند با ادله‌ی عقلی و مستقل اثبات شود تا نوبت به کتاب او و حدیث پیامبرش برسد!) و اثبات حجّیت آن با خودش نیز بی‌معناست (یعنی شرع از آن جهت که بدیهی نیست، قطعاً به اثبات نیاز دارد، ولی اثبات آن با خودش ممکن نیست؛ چون اگر خودش ثابت باشد نیازی به اثبات ندارد و اگر خودش ثابت نباشد نمی‌تواند مبنای اثبات خودش باشد و باید با یک چیز خارج از خودش اثبات شود و آن چیز عقل است که جایگزینی ندارد). آری، عقل حجّیت شرع را (با توجّه به دلالت وجود مخلوقات بر وجود خالق و دلالت تعدّد آن‌ها بر یگانگی او و دلالت معجزات او بر نبوّت پیامبرانش) اثبات می‌کند و از این رو، هنگامی که معیار شناخت شمرده می‌شود، طبیعتاً شرع را در بر می‌گیرد (یعنی وقتی می‌گوییم عقل معیار شناخت است، منظورمان این نیست که شرع معیار شناخت نیست، چون شرع در ضمن عقل می‌گنجد و مشمول آن می‌شود و این بر خلاف توهم کسانی است که خود را خیلی متشرّع می‌دانند و وقتی دعوت سیّدنا المنصور به سوی عقلانیت را می‌شنوند، به خشم می‌آیند و گمان می‌کنند که با این حساب شرع از بین می‌رود! نه، شرع از بین نمی‌رود؛ چون شرع از ابزارهای عقل است و عصای دست اوست و او آن را قبول دارد و با این حساب، نباید از عقل ترسید. ای اهل حدیث! ای سلفی‌ها! ای اخباری‌ها! چرا شما از عقل می‌ترسید؟! مگر دیوانه هستید؟! عقل شیطان رجیم نیست که شما را گمراه کند، عقل حجّتی است که خداوند در باطن شما قرار داده، همان طور که شرع حجّتی است که در بیرون شما قرار داده است و با این حساب، شما با عقل به شرع می‌رسید و آن را درک می‌کنید و می‌شناسید. انسان واقعاً متأسف می‌شود وقتی می‌بیند کسی خود را عالم دین می‌داند، ولی از عقل برائت می‌جوید و گمان می‌کند که متمسّک به شرع است! در حالی که برائت او از عقل باعث می‌شود که او متمسّک به شرع

هم نباشد؛ چون تمسک صحیح و حقیقی به شرع در روشنایی عقل ممکن است و وقتی کسی به اقتضائات عقلی ملتزم نباشد، شرع را بد می‌شناسد و می‌شود مانند این قوم وحشی در عراق که با نام شرع، سر مسلمان را می‌برند و با نام خلافت، سلطنت ضحاک و نرون را احیا می‌کنند! این همه جنایت در جهان اسلام که با نام اسلام انجام می‌شود به خاطر تمسک به شرع بدون عقلانیت است. چون از عقل استفاده نمی‌کنند، شرع را وارونه می‌شناسند و به جای انسان، به حیوان درنده‌ای تبدیل می‌شوند. لذا هر کس بی‌عقل است به طرف این اقوام وحشی می‌رود، در حالی که کسی مانند سیدنا المنصور با این دعوت محکم به سوی عقلانیت، غریب مانده است و عده‌ی کمی به طرفش میل می‌کنند؛ چون بیشتر مردم اهل عقلانیت نیستند و شناختشان از شرع یک شناخت عقلانی نیست.) و با این وصف، نام بردن از شرع در کنار آن به عنوان معیار شناخت، ضروری نیست (یعنی لازم نیست که بگوییم معیار شناخت، عبارت است از عقل و شرع) و (اگر بگوییم) تنها نام بردن از خاص در کنار عام یا لازم در کنار ملزوم برای تأکید است (با توجه به اینکه شرع نسبت به عقل، مانند خاص نسبت به عام است، مثل زید نسبت به انسان و مانند لازم نسبت به ملزوم است، مثل تغذیه نسبت به زندگی؛ چون لازمی زندگی، تغذیه است. همین طور وقتی می‌گوییم عقل و شرع، مثل این است که بگوییم انسان و زید یا بگوییم زندگی و تغذیه و تبعاً اگر این را نگوییم و به اولی بسنده کنیم شامل دومی هم می‌شود و گفتن دومی از باب تأکید است؛ مثل اینکه بگوییم: همه‌ی دانشجویان و زید آمدند، هرگاه بخواهیم به هر دلیل بر روی زید تأکید کنیم؛ چنانکه خداوند (از باب تأکید) فرموده است: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۚ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱ «یا می‌پنداری که بیشتر آنان (به شرع) گوش می‌سپارند یا عقل را به کار می‌برند؟! آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه آنان گمراه‌ترند» و فرموده است: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲ «و گویند اگر (به شرع) گوش می‌سپردیم یا عقل را به کار می‌بستیم در یاران آتش نبودیم» و فرموده است: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳ «آیا پس در زمین گردش نکردند تا (در اثر تحقیق و تجربه) برایشان دل‌هایی (یعنی عقل‌هایی) باشد که با آن تعقل کنند یا گوش‌هایی باشد که با آن (به شرع) استماع

۱. فرقان / ۴۴.

۲. ملک / ۱۰.

۳. حج / ۴۶.

کنند؟! پس بی‌گمان دیدگان نابینا نیست، ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست نابیناست»،
 با توجه به اینکه (منظور از) گوش سپردن (در این آیات)، اخذ به شرع است (چون شرع
 است که ماهیت سماعی دارد و با شنیدن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معلوم می‌شود) و
 با به کار بستن عقل ملازمه دارد (چون شنوایی از حواس عقل است و ابزار آن برای شناخت
 شنیدنی‌ها محسوب می‌شود)، بل جز با به کار بستن عقل که در کتاب خداوند «قلب»
 نامیده شده است، ممکن نیست (چون فهم معنای شرع و وجوب اخذ به آن، با به کار بستن
 عقل ممکن است و کسی که از عقل استفاده نمی‌کند، معنای شرع را نمی‌فهمد و به آن عمل
 نمی‌کند).

از اینجا می‌توان گفت، کسانی که در حجیت عقل به دیده‌ی تردید می‌نگرند یا آن را
 انکار می‌کنند، در واقع کاری جز اثبات آن را انجام نمی‌دهند؛ چراکه تردید در حجیت
 عقل و انکار آن، بدون حجیت عقل ممکن نیست و نفی آن، مستلزم اثبات آن است!
 (با توجه به اینکه تردید در حجیت عقل و انکار آن، مبتنی بر یک استدلال عقلی است، البته یک
 استدلال غلط، ولی به هر حال عقلی است. از این رو، می‌فرماید: نفی حجیت عقل، مستلزم اثبات
 حجیت عقل است؛ چون نفی آن، اثبات آن را در ضمن خود دارد و این به معنای عدم امکان نفی
 حجیت عقل است که بالاترین درجه‌ی بداهت محسوب می‌شود.

والسلام علیکم و رحمت الله